

تحول یک مربی، تحول یک جامعه

۴۸



داشته است. امید داریم سایر مربیان نیز از این مقاله استفاده کنند و خوشحال خواهیم شد اگر خوانندگان عزیز مجله، ما را از نظرات خود آگاه کنند.

من مدت سیزده سال است که کار آموزش موسیقی به کودکان را دنبال می‌کنم. در این مدت دانشجوی موسیقی دانشگاه تهران بوده‌ام و در حال حاضر دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه هنر هستم. از ابتدا با بچه‌ها کار کرده‌ام و از همان موقع دقت زیادی داشته‌ام تا اجراهایی که توسط بچه‌ها انجام می‌دهیم، کیفیت اجرایی خوبی داشته باشند. چون شخصاً به رهبری ارکستر خیلی علاقه دارم، همیشه فکر می‌کردم که رهبری ارکستر مثل آموزش به کودکان است، با این

سرکار خانم نزهت امیری جزو اولین گروه دانشجویان موسیقی بعد از انقلاب هستند که از بهمن سال ۱۳۶۸ وارد دانشگاه تهران شدند. یک سال قبل از ورود به دانشگاه به آموزش کودکان دبستانی مشغول بودند و در تمام ایام تحصیل تاکنون این فعالیت را ادامه داده‌اند. روحیه جستجوگر و فعال ایشان و تشویق و حمایت‌های جدی شوهرشان ایشان را به پیشرفت‌های بسیاری نائل کرده است. ما از ایشان خواستیم که تجربه سیزده سال فعالیت آموزش و پژوهش را برای ما توضیح دهند. تحرك فکری عالی، عمل، دانسته‌ها و ایمان به هدفی که درپیش گرفته‌اند، دستاوردهای بسیار زیادی را برای ایشان و همکاران و شاگردانشان به همراه



تفاوت که اگر ما به بچه‌ها همان تکنیک‌ها را بیاموزیم، آنها هم می‌توانند قطعاتی را که ارکستر بزرگسالان می‌نوازند، با همان کیفیت بنوازند. با این نگاه همیشه سعی کرده‌ام در کلاس‌هایم نوع برخورد‌ها و مطالب و همه چیز را مدام تغییر دهم و مثالها را مناسب انتخاب کنم تا کار، تکراری نشود و این تجربیات که روی هم جمع شده به یک نتیجه کیفی خوبی برسد.

از سال ۱۳۶۷ که کارم را شروع کردم، همپای نیازهای آموزشگاه، هم کودکان علاقمند و هم مربی‌ها متناسب با هم زیاد می‌شدند و جالب است که هر دوی اینها به آموزش نیاز داشتند. در بین عموم مردم مقوله موسیقی کودک موضوع چندان شناخته شده‌ای نیست. ما تعدادی مربی را آموزش می‌دادیم و هر کدام یک کلاس پیش دبستانی یا مهد کودک را به عهده می‌گرفتند و مسأله، خود به خود حل می‌شد. به خصوص که اکثر علاقمندان به مربیگری فارغ‌التحصیل یا دانشجوی موسیقی و یا افراد تحصیل کرده‌ای بودند. آنها در این کلاس‌ها آماده می‌شدند تا با گروه سنی خردسال که امروز تا زیر سیزده سال در نظر گرفته می‌شود، کار کنند. در طی این سالها، سه یا چهار دوره آموزش مربیگری گذاشتیم. در هر دوره گروهی می‌آمدند و در حالی که یک دوره آموزش فشرده را می‌گذراندند، در کنار آن کارآموزی هم می‌کردند و به عنوان کمک مربی وارد کلاس‌هایی می‌شدند که دوستان قبلی‌شان عهده دار آن بودند و بعد به طور مستقل یک کلاس را تحویل می‌گرفتند.

ما هر سه ماه یک بار یک اجرای عمومی برای بچه‌ها می‌گذاشتیم. مربی‌ها موظف بودند در طی این سه ماه یک برنامه ارائه کنند. با وجودی که اجباری در کار نبود، ولی خود به خود یک رقابت پنهان و مثبت بین آنها به وجود آمد تا قدرت و توانایی‌های خود را نشان دهند. در کنار هم بودن این مربی‌ها با شیوه‌ها و نگاههای متفاوت باعث می‌شد که ما شاهد تنوع در ارائه کارها باشیم.

ما بیشتر با گروه‌های سنی هفت سال به بالا (تا سیزده سال) کار می‌کردیم، ولی رفته رفته داوطلب برای گروه‌های سنی پایین‌تر هم بیشتر می‌شد. بچه‌هایی که به مدرسه رفته‌اند با قوانین و روش آموزش آشنا شده‌اند و مثل یک انسان مقید وارد کلاس

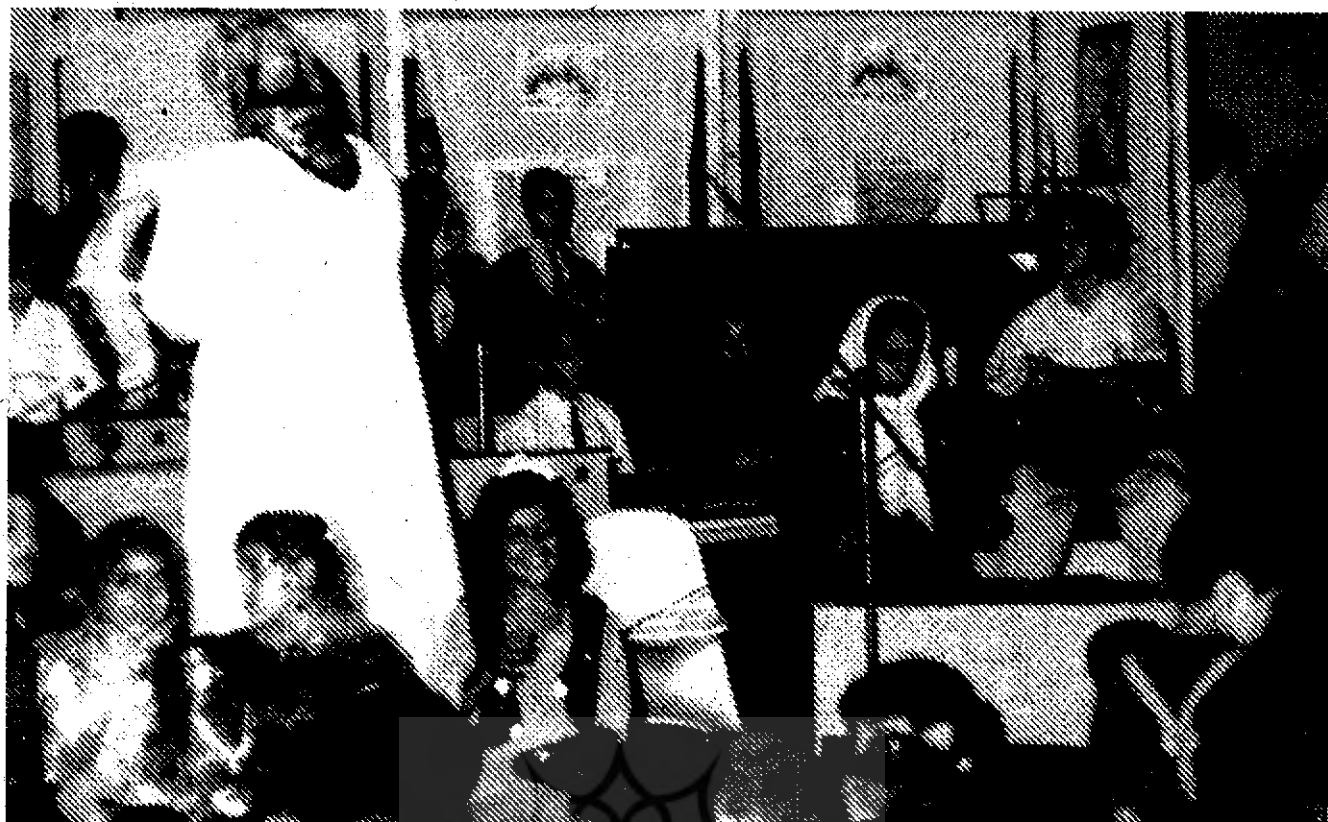
می‌شوند، ولی بچه‌های پیش دبستانی آن طور که باید و شاید با موسیقی ارتباط برقرار نمی‌کنند. ما خلایبی احساس می‌کردیم و نمی‌دانستیم چگونه با آن برخورد کنیم. شاید این تجربه من بود که حس می‌کردم با بچه‌های بزرگسال می‌شود راحت کار کرد و هیچ مشکلی وجود ندارد. خودم هم گرایش داشتم مطالب تکنیکی در آموزش زیاد باشند، به همین علت از کار با گروه‌های سنی پایین‌تر فرار می‌کردم، چون همان مطلبی را که در یک کلاس بزرگسال در یک جلسه آموزش می‌دادم، باید به سه قسمت تقسیم می‌کردم و در سه جلسه با تمرینات بیشتر و پیگیری بیشتر و آرام آرام انجام می‌دادم تا به آن مطلب می‌رسیدم. چون خودم راضی نبودم، لذا ترجیح می‌دادم با گروه‌های سنی پیش دبستانی کار نکنم.

وقتی مشکل مشخص شود، انسان می‌تواند به دنبال راه حل آن هم برود. مشکل این بود: «چرا گروه‌های سنی پایین در حد خاصی محدود می‌مانند و درجا می‌زنند؟»

شاید سبک آموزشی ما کامل نبوده است و درحقیقت نیز چنین بود، لذا مسأله را تشریح کردیم. بچه‌های کلاس اول که می‌توانند با سواد شروع از همان شروع کار با یک روش آموزشی تدوین شده آموزش می‌بینند. در همان حال مقایسه‌ای بین کلاس اولی‌ها نهضت سوادآموزی که در سنین بالاتری بودند با کلاس اولی‌های معمولی انجام دادیم که تا حدودی با هم تفاوت دارند. کودکی که سن بالاتری دارد، تجربه اجتماعی بالاتری هم دارد، با مسائل مختلف طبیعی و اجتماعی برخورد کرده و آمادگی بیشتری هم برای یادگیری دارد.

ما به عنوان مربی موسیقی موظف هستیم که یک دوره مطالب موسیقی را آموزش دهیم. همانطور که یک معلم ریاضی از روی کتاب مطالبی را آموزش می‌دهد و کاری ندارد که در کلاس ادبیات، جغرافی یا تاریخ چه اتفاقی می‌افتد. ما هم با این نگرش شروع کردیم.

کم کم دیدیم که یک اشکال دیگر به وجود آمد. زمان لازم بود تا متوجه این مشکل شویم و بعد آن را حل کنیم. مشکل این بود که بچه‌هایی که حتی خیلی خوب و عالی کار می‌کردند، حاضر نبودند کار را به مدت پانزده بیست سال یا بیشتر ادامه دهند. تا چهار پنج سال



انجام شده است چون همه می دانند آموزش كودك از دوره پیش دبستانی شروع می شود، به همین علت در مهدكودكها برای این گروه سنی آموزش خاصی در نظر گرفته می شود. بستر اصلی آموزش كودكان بازی است و در مورد مسائل فنی خیلی صحبت و بحث نمی شود و همین نکته تا حدودی وظیفه ما را نشان می دهد. ما با سه مشکل مواجه بودیم:

- ۱- نداشتن برنامه آموزشی برای آموزش گروه سنی زیر ۷ سال، به طوری که مجبور می شدیم مطالب درسی گروههای سنی بالاتر را با آنها کار کنیم.
- ۲- شیوه آموزش و برخورد با كودكان.
- ۳- قبول این نکته توسط خودمان که چرا كودك باید این مطالب را بیاموزد.

كودك این را نمی دانست و مربی هم نمی دانست. مربی به عنوان اینکه می خواهد مطالبی را به كودك بیاموزد، حتی ممکن بود به زور هم متوسل شود (البته نه با كتک)، به این شکل که روی یک قطعه مشکل آنقدر کار کند تا به مرحله اجرا برسد. البته نکته خوبی نیز در اینجا هست و آن اینکه كودك یاد گرفت در قبال رسیدن به یک چیز خوب سختی را تحمل کند، اما در چه صورت چنین وضعی پیش می آید؟ در صورتی که در

حاضر بودند ولی بیشتر نه! آنها ذهنشان خیلی باز و خلاقیتشان عالی بود، ولی چرا نمی خواستند به کار ادامه دهند؟ چرا کار تداوم پیدا نمی کرد؟ علت داشت و ما هم به دنبال علت بودیم و زمان باید می گذشت تا به ریشه این اشکال پی می بردیم، ولی می دانستیم ایراد از کلاسهای ما نیست. كودکی از خانواده ای به کلاس موسیقی می آید، مربیانش هم تحصیل کرده موسیقی هستند و تمام توجهشان به هنر و حرفه شان معطوف است، از دو تا چهار سال با آن كودك کار می کنند، تا یک سال هم شهریه پرداخت می شود. از سال دوم تا چهارم بدون پرداخت شهریه و به عنوان میهمان کلاسهای پیشرفته اُرف راطی می کنند. ما تقریباً با هم زندگی می کنیم. به آنها مسؤلیت می دهیم. کار، آموزش، تجربه و همه مطالب فرهنگی که می توانست بر آنها موثر باشد، مهیا بودند، ولی چرا آنها به این کار ادامه نمی دادند؟

ما به این جواب رسیدیم که «جامعه نقشی برای این هنر قائل نیست. معلوم نیست چه کسی باید جوابگوی این مسأله باشد. آموزش علم و سواد را از شش سالگی شروع می کنیم و حتی در سالهای اخیر، دوره آمادگی نیز اجباری شده است. این کار از روی یک شناخت

کنار این سختی کشیدن شرایط بازی را برای او فراهم آوریم تا کودک از موسیقی لذت هم برد و این موضوع یک امر اجتماعی مهم است. اجتماع خبر ندارد که در قبال فرزندان خودش کوتاهی کرده است. آیا جایی هست که کودک برود و موسیقی مورد علاقه اش را بشنود. همانطور که مردم و خانواده ها فیلمی را انتخاب می کنند و می روند و تماشا می کنند، آیا جایی هست که مثلاً حتی سالی یک بار بچه ها بروند و موسیقی مورد علاقه شان را انتخاب کنند و بشنوند؟

ما همانطور که زبان فارسی را به بچه می آموزیم، دستور زبان را نیز به او یاد می دهیم. همانطور که اخلاق جامعه شرقی را به او یاد می دهیم، می توانیم موسیقی و فرهنگ آن را نیز به او بیاموزیم، ولی این موسیقی باید هویتی داشته باشد، شکل و شمایل داشته باشد و مهم تر از همه برای آموختن راه و روشی وجود داشته باشد. هر قدر که فرد مربی در کار خود داناتر باشد، تفکر درست تری داشته باشد، در این آموزش موفق تر است. کودک هم با مطالبی که یاد می گیرد احساس آرامش بیشتری می کند، ولی این امر جسته گریخته است. هر مربی بر اساس توانایی و احساس مسؤولیتی که نسبت به کودکان دارد، کار می کند و پیش می رود. اساس کار او بر آزمون و خطاست تا به جایی برسد که کارش به یک شیوه آموزشی فردی تبدیل شود.

بعد از سالها متوجه شدیم که به جای تحصیلکرده های موسیقی، برای مربیان حرفه ای که با بچه ها کار می کنند، یک دوره آموزشی بگذاریم. برای این کار با یکی از همکاران که شخصت تا شخصت و پنج سال داشتند و سالیان دراز با کودکان کار کرده بودند، یک دوره آموزشی را طراحی و اجرا کردیم. این فرد بسیار باحوصله بودند.

ما قصد داشتیم گروه ما هر چه سریعتر به یک حد اجرایی عالی برسد، ولی ایشان با تکیه بر اخلاق شخصی بچه ها، ظرفیت، توانایی و احساساتشان، ارتباطی عمیقی با تک تک آنها برقرار کردند. ما ستمان کمتر بود و فکر می کردیم که فقط مربی موسیقی هستیم، نه چیز دیگری! نوع نگاه ما فرق می کرد. ما در آموزش موفق تر بودیم، ولی ایشان در برخوردهایشان با بچه ها موفق تر بودند.

در کنار هم بودن ما در طی یک سال، که در این

مدت سه گروه را آموزش دادیم، تجربه بسیار باارزشی بود.

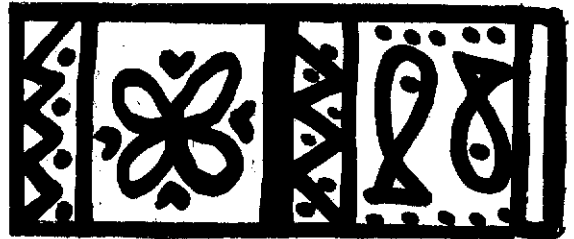
یک روز در هفته، یک کلاس پانزده نفری از بچه های سه تا پنج سال داشتیم. گفتیم بیاییم با هم تجربه کنیم و ببینیم با این بچه ها چه کار می شود کرد. به آنها که نمی شد ساز یاد داد. ساز را که به آنها می دادیم، فقط سر و صدا می کردند، چون کنجکاو بودند بدانند چرا و چطوری صدای ساز در می آید. دوست داشتند محکم بزنند. اصلاً نمی شد وارد مسائل موسیقایی شد. آنها به نگاه کردن و بازی کردن با یک اسباب بازی صداساز احتیاج داشتند. احتیاج داشتند آنقدر با آن اسباب بازی کار کنند تا بشکند و دورش بیندازند. آنها کنجکاو بودند. ما باید به کنجکاوای درونی آنها و کمبودهایی که جامعه و خانواده برای آنها ایجاد کرده بود، جواب می دادیم. همین تجربه باعث شد بفهمیم ما وظیفه دیگری هم در کنار آموزش داریم و آن هم کمک به رفع این کمبودهاست.

ما نمی خواستیم فقط مدتی به بچه ها آموزش بدهیم و بعد از مدتی بگوییم که این یکی نابغه و آن یکی ناتوان است و بی بردیم که بچه ها به یک دوره آموزشی نیاز دارند. اگرچه خانواده ها نمی پذیرفتند و واقعاً اعتراض هم می کردند که مثلاً «شما در کلاس چه کار می کنید؟» آنها انتظار داشتند که بچه هایشان در پایان دوره پنج تا آهنگ بنوازند تا بتوانند با بچه هایشان در مهمانی ها و مجالس نمایش بدهند و بگویند بچه های ما کلاس موسیقی می روند. ما این نقطه نظر را کنار گذاشتیم و گفتیم هر چه می خواهند بگویند و خوشبختانه به نتایج خیلی خوبی رسیدیم. وظیفه ما در این کلاسها فرهنگ سازی بود.

ما پی بردیم که کودک باید بداند که کار گوش چیست، چشم چه کار می کند، ریتم یعنی چه، حرکت یعنی چه، صدای قلب چطور است، و آنها را با واقعیات هنری زندگی آشنا کردیم.

این تجربه بسیار موفق بود. چه بسا افراد دیپلمه ای که این تجربه ها را نداشتند و ندارند. از آن به بعد بچه ها به هر گونه صدا، سرعت و شدت صدایی حساس شدند. آنها می دانستند که از موسیقی آرام می توان به عنوان لالایی، موسیقی خلسه یا حالتهای خاص استراحت و آرامش استفاده کرد.

اجتماع خبر ندارد که در قبال فرزندان خودش کوتاهی کرده است.



کار ما خیلی راحت بود. بچه‌ها را به حرکتهای بازی گونه مشغول کردیم و توضیحات را با همان حرکتهای بچه‌ها می‌دادیم و بسیار هم راحت بود. هم بچه‌ها تحرک بیشتری داشتند و هم مطالب واقعی بودند. متوجه شدیم که این آموزشها از بار فرهنگی بسیار زیادی برخوردار هستند و می‌توانند زمینه‌ساز آموزشهای دانشگاهی شوند، ولی تا دو سه سال خجالت می‌کشیدم بگویم با چه گروه سنی و چگونه کار می‌کنیم. فقط خود من می‌دانستم که داریم به ریشه می‌رسیم، ولی چون ریشه زیر خاک است و دیده نمی‌شود کسی به ارزش این کارها پی نمی‌برد. ما پی بردیم که آموزش را باید از ریشه‌ها شروع کرد. کودک باید از سنین پایین‌تر آموزش ببیند. حتی به این فکر افتادیم که از دوران بارداری مادر، می‌تواند این آموزش را آغاز کرد و این مطلب خودش یک تخصص است که عده‌ای باید در زمینه آن فعالیت کنند.

در مورد کودکان سنین پایین، ما اصلاً نمی‌گوییم بیا ساز بزن، نت یاد بگیر و یا اینکه با او مثل طوطی رفتار نمی‌کنیم تا او هم کارهایی را بکند که ما خوشحال شویم، چون این آموزشها بستر واقعی و عینی ندارند. ما آمدیم و گفتیم کودک باید مطالبی را آموزش ببیند که اگر بیست سال دیگر تصمیم گرفت رهبر ارکستر، بهترین نوازنده یا هر چیز دیگری شود، مشکلی نداشته باشد، به همین علت باید بررسی می‌کردیم که چه عواملی در رشد شخصیت کودکان، رشد کنجکاویشان، تقویت احساس مسوولیتشان، خلاقیتشان و جمعی کار کردنشان موثر هستند و به آنها کمک می‌کردیم تا نگاه دقیقتر و بهتری به اطرافشان داشته باشند. ما چشم و گوش و هوش کودک را هشیار می‌کردیم و او آنچه را که در اطرافش بود، می‌دید و به

تمام صداهای اطرافش گوش می‌کرد، به فعالیتهايش، زمان گرسنگی و تشنگی و خوابش دقت می‌کرد و آنها را اندازه می‌گرفت. کودک ضرباتی را که با دستش روی میز می‌زد و حرکتهای گروهی را که با پا انجام می‌داد، همراه با بقیه بچه‌ها با لذت انجام می‌داد و آن را خوب هم اندازه می‌گرفت.

ما چیز خارق‌العاده‌ای خارج از توانائی‌های او به او نمی‌دادیم، بلکه توانائی‌هایی را که در وجودش بود، بیرون می‌کشیدیم. کودک توانایی انجام بسیاری از کارها را دارد. بسیاری از ریتم‌های مشکل و پیچیده را می‌تواند راحت اجرا کند، ولی اگر بخواهیم به صورت نظری به او آموزش بدهیم، مطمئناً موفق نخواهیم بود. ما به کودک این توانایی را می‌دادیم که هوش و حواس و احساساتش خوب استفاده کنند. این کودک اگر تصمیم می‌گرفت نوازنده ارکستر شود، راحت می‌توانست خودش را با ارکستر هماهنگ و دینامیک اثر را کند.

ما مطالب زیادی درباره سکون‌ها و کشش‌ها به کودکان یاد می‌دادیم، بدون آنکه لازم باشد بگوییم نت گرد یا سفید و سیاه چیست! کشش‌های متفاوت روی بعضی حروف کلمات مثل صدای کشیده «آ» در کلمه «آب» و...

از این مرحله به بعد، می‌توان کودک را به یک کلاس آموزش موسیقی سپرد. آقای شریف لطفی در اولین جلسه کلاس «مبانی و اصول اجرا» نکته بسیار مهمی را بیان کردند:

«آموزش به سه بخش مجزا تقسیم می‌شود. يك بخش آموزش وراثتی و ژنتیک، بخش دوم آموزش غیرمستقیم و بخش سوم، آموزش مستقیم. در دانشگاه آموزش مستقیم انجام می‌شود، ولی نمی‌دانیم فردی که این آموزش را می‌بیند، دو مرحله قبل را چگونه طی کرده است.»

ما به طور تجربی به این نکته رسیده و بسیار خوشحال بودیم و فهمیدیم اگر راه حل‌ها درست باشند، همه به یک نقطه ختم می‌شوند. ما برای آموزش صحیح به بچه‌ها احساس مسوولیت می‌کردیم. فقط یک مرحله دیگر مانده بود که به کلاسهای آموزش مربیان کودک برسیم. مربیان موسیقی چون اطلاعات و تخصص موسیقی داشتند و دلشان نمی‌آمد آن اطلاعات

را منتقل نکنند، در کار با بچه‌های زیر هفت سال سختی‌های زیادی تحمل می‌کردند، اما مربی‌های کودک در کار با گروه‌های سنی پیش دبستانی تخصص داشتند و فقط کافی بود که با مطالبی از موسیقی هم آشنا باشند. با خود می‌گفتم به مربیانی که داوطلب هستند، حدود ۱۰ تا ۱۵ جلسه آموزش بدهم تا آنها بتوانند در طی ۳ ماه آنها را با بچه‌ها کار کنند. این تجربه‌ای است که دارم آن را انجام می‌دهم و قبلاً هم یک دوره کلاس آموزش مربی و کلاس ساز سازی برای بچه‌ها و توسط بچه‌ها تشکیل دادم و نتایج بسیار خوبی عاید من و مربیان شد. مربیان با دنیای جدیدی از توانایی‌های کودکان در فراگیری، اجرا و آهنگسازی آشنا شدند که برای من هم بسیار جالب بود.

در اینجا متن خبری را که برای تشکیل این کلاسها تنظیم کرده بودیم، خدمتان تقدیم می‌دارم:

۱- کارگاه ساز: به همت مرکز کودکان دنیا و به درخواست گروهی از مربیان مهد کودکها، در تابستان ۱۳۷۹ کارگاه ساخت ساز به مدت یک ماه در محل این مرکز برگزار شد. هدف از تشکیل این کارگاه، ساختن ابزار صدا ساز برای استفاده کودکان در مهد کودکها بود.

استفاده از همه وسایل در دسترس، در خانه و مهد کودک با هدف ایجاد صداهای متنوع موسیقایی، دستور کار این کارگاه بود. در طی این دوره، مربیان انواع سازهای کوبه‌ای، از جمله ماراکاس، زنگ، زنگوله، دف کوچولو، انواع طبل‌ها و... را ساختند و درباره چگونگی استفاده از آنها توضیحات مختصری دادند.

۲- کارگاه موسیقی: به همت انجمن پویا از آبان ماه ۱۳۷۹ در محل این انجمن، نزدیک به ۳۰ مربی داوطلب از مراکز مختلف برای آشنایی با مفاهیم اولیه موسیقی و به قصد به کارگیری بهینه از موسیقی در شکل‌دهی به خلاقیت‌های کودکان و پرورش قدرت درک و تخیل آنها و نیز تقویت قوای شنیداری و دیداری آنها به فعالیت پرداختند. مربیان با برخورد خلاق در طی هفته و در محل کار خود، به تجارب مثبتی دست می‌یافتند و در جلسه بعد با ارائه گزارش خود به اصلاح کیفی آن می‌پرداختند.

این فعالیت تا بهمن ماه امسال در محل مرکز انجمن

پویا ادامه خواهند داشت. کارگاه موسیقی کودکان در صدد است برای ارزیابی نتایج حاصله از این آموزش در اوایل خردادماه ۱۳۸۰ جشنواره‌ای از نقاشی‌ها، طرح‌ها و ابزار موسیقی ساخته شده توسط کودکان، بازی‌ها و موسیقی‌های ساخته شده توسط کودکان پیش دبستانی را به نمایش بگذارد.

عواملی که این فعالیت را از فعالیت‌های گذشته متمایز می‌سازند، به شرح زیر هستند:

۱- نگاه نوبه آموزش موسیقی پیش دبستانی با اولویت دادن به نقش «فرهنگ» و «فرهنگ سازی» در کودکان

۲- تعلیم مربیان کودک به عنوان مدرس موسیقی

۳- تدریس روش آموزشی شامل کتاب مربی، دفتر نت کودک، نوار ضمیمه (مراحل اولیه نگارش کتاب مربی به پایان رسیده است)

۴- ساخت سازها و وسایل لازم برای کلاس‌ها توسط کودکان. این امر باعث ایجاد ارتباط عمیق‌تر کودک با موسیقی و گسترش فعالیت او از مهد کودک به منزل و سالهای آتی می‌شود.

۵- استفاده از حدود صد بازی مرسوم کودکان شهری و روستایی برای انتقال مفاهیم ریتم، نغمه، هماهنگی و...

۶- نگاه خلاق به آداب و رسوم ملیت‌های مختلف، داستانها، روایت‌ها، لالایی‌ها و سعی در بهره‌گیری از آنها برای:

الف- نزدیک ساختن هرچه بیشتر کودک با فرهنگ سرزمین مادری

ب- با اتکای به آن، برداشت قدمهای مطمئن‌تر در راه تدوین روشهای صحیح آموزشی

۷- بحث و گفت‌وگو درباره «موسیقی شنیداری» و تفکیک نقش آن از موسیقی اجرایی.

هدف از تشکیل این کارگاه، حل معضل جدی «آموزش موسیقی به کودکان» است. مطالب مطرحه در این کلاس‌ها به مثابه «پیش‌نیاز ورود کودک به عرصه آموزش جدی موسیقی» است. پس گذراندن این دوره، کودکان بدون از دست دادن خلاقیت و تخیل خود، مفاهیم موسیقی را قدم به قدم می‌آموزند. هر گونه آموزش جدی‌تر بر بستر این آمادگی ذهنی براحتی میسر خواهد بود.